

# موسیقی

# دنیا

# را

# رهایی

# می بخشند

۱۴۶

سرگذشت

عزیزه مصطفی زاده

مترجم: فرهود صفرزاده

در سال ۱۹۷۸، پدرم از طرف اتحاد جماهیر شوروی در جشنواره‌ی جهانی موسیقی جاز، در موناکو شرکت کرد و جایزه‌ی نخست آن را به دست آورد. دیتزی جیلسپی (Dizzy Gillespie) نوازنده‌ی مشهور ترومپت موسیقی جاز و از فعالان موسیقی جاز مدرن، درباره‌ی پدرم گفته بود: «موسیقی واقف، از سیاره‌ی دیگری ست. موسیقی متعلق به آینده‌ا!»  
مادرم الیزا نیز استعداد زیادی در موسیقی دارد و از نخستین کسانی ست که به سبک جدید جاز-مقام آواز می‌خواند و من چه بخت و اقبال خوبی داشتم که در چنین خانواده‌ای به دنیا آمده‌ام.

نخستین نشانه‌های موسیقی:

مادرم حساسیت مرا به موسیقی کشف کرد و

\* این مقاله براساس گفت و شنود عزیزه مصطفی زاده با بتی بلیر، سردبیر نشریه‌ی آذربایجان اینترنشنال، تهیه شده است.

من در دنیایی از موسیقی جاز (Jazz) و به ویژه موسیقی مقام (Mugam) که شکلی از بداهه‌نوازی سنتی موسیقی آذربایجان است، به دنیا آمدم. با چنین پس‌زمینه‌ای، پرداختن من به موسیقی جاز کاملاً طبیعی است.

پدرم، واقف مصطفی زاده، چهره‌ی سرشناسی در بداهه‌نوازی جاز بود که به عنوان بنیان‌گزار موسیقی «جاز-مقام» آذربایجان شناخته می‌شود. این نوع موسیقی در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و دهه‌ی ۱۹۷۰ شکل و تکامل یافت.<sup>۱</sup>



- روح پدرم در اطراف من پرواز می کند.

اغلب مواقع وقتی کنسرت می دهم،

حضور او را جداً احساس می کنم

اغلب مردم، نسبت به گذشته و اتفاقات زندگی پدرم کنجکاو هستند. عجیب است که درست قبل از مرگ پدرم، یک آینه‌ی بزرگ از دیوار حمام افتاد و شکست. ممکن است برخی به این قضیه بخندند، ولی این اتفاق در روزی افتاد که او برای اجرای کنسرت در تاشکند از پاکستان، ما را ترک می کرد. من شروع به گریه کردم، اگر چه به درستی نمی دانستم برایش چه اتفاقی خواهد افتاد، ولی به شدت گریه کردم و از او خواستم که به سفر نرود. روز ۱۵ دسامبر با پدرم تلفنی صحبت کردم و گفتم: «چه وقت برمی گردی؟ می خواهم فردا تو را ببینم.» او در جواب گفت: «امکان ندارد، چون من کنسرت دارم. عزیزم ناراحت نباش! من برمی گردم و در سالروز تولد مادرت، ما کنار هم خواهیم بود.» چیزی که هرگز اتفاق نیفتاد.

روز برگزاری کنسرت، او حال خوبی نداشت و پزشکان او را از اجرا برحذر داشته بودند، ولی او اصرار کرده بود که «نه! من باید اجرا کنم.» اگر چه جمعیت زیادی به تالار بزرگ نیامده بود، ولی او کنسرت بسیار خوبی اجرا کرد. آن روز از ایام مذهبی خاص مسلمانان

همیشه دوست داشت از آن تعریف کند. در آن موقع من یک نوزاد هشت ماهه بودم و پدرم با پیانو در مقام «شور» بداهه نوازی می کرد؛ مقام شور، حالتی دارد که احساسات ژرف و غمناک را برمی انگیزد و من با نوازندگی پدرم، شروع به گریه کردم. آنها تعجب کردند که چه اتفاقی افتاده و من چرا گریه می کنم؟ مادرم به رابطه‌ی موسیقی و احساسات من پی برد و به پدرم گفت: «واقف! لطفاً گام را عوض کن! «راست» بزنا!» گام راست با خصایصی مانند مسرت بخشی و خوش بینی، شناخته می شود و هنگامی که پدرم به راست رفت، من شروع به انجام حرکاتی شبیه رقص کردم؛ اگر چه حتماً در همان موقع، هنوز قطرات اشک از گونه هایم جاری بود. مادرم اشاره کرد: «نگاه کن! بین چه کار می کنی. برگرد به شور.» و هنگامی که پدرم به شور برگشت، آن طور که می گویند، من شروع به گریه کردم، این بار بلندتر از دفعه‌ی قبل. مادرم گفت: «برگرد به راست!» و من دوباره شروع به رقص کردم. اگر چه ممکن است، من امروزه خودم را به نحو دیگری بیان کنم، ولی طبیعت و روان من به صورت استثنایی نسبت به موسیقی حساس مانده است. پدرم مرا جازیزه (Jazziza) صدا می زد.

### مرگ پدرم:

بعضی چیزها در زندگی، بسیار شگفت انگیز هستند. پدرم در سال ۱۹۷۹ و درست قبل از دهمین سالگرد تولد من، از دنیا رفت. روزهای تولد و وفات اعضای خانواده ام به شکل عجیبی کنار هم قرار گرفته اند؛ مادرم در ۱۷ دسامبر به دنیا آمده، و روز تولد من ۱۹ همان ماه است. پدرم نیز در ۱۶ دسامبر درگذشت و در ۱۸ همان ماه به خاک سپرده شد. روزهای ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹ برای من آمیزه‌ای از غم و شادی و تضاد فیلسوفانه‌ای از مرگ و زندگی هستند.

من هیچ گاه مرگ را باور نمی کنم و آن را فقط یک پدیده‌ی بیولوژیک می دانم. به نظر من، پدرم هرگز نمرده بلکه او در حقیقت، زمین را ترک کرده است. من انرژی او را که احاطه ام کرده، احساس می کنم. روح او در اطراف من پرواز می کند. اغلب مواقع، وقتی کنسرت می دهم، حضور او را جداً احساس می کنم. به حدی حضورش محسوس است که می توانم او را حس و حتی لمس کنم.

یعنی عاشورای حسینی بود، روزی که مردم، به یاد شهادت امام سوم شیعیان در خیابان‌ها عزاداری می‌کنند. پدرم پس از پایان کنسرت، دچار حمله‌ی شدید قلبی شده و از دنیا رفت. او فقط ۳۹ سال داشت. چرا زمان برگزاری کنسرت او، برای آن روز تنظیم شده بود؟ چون که در نظام احمقانه‌ی اتحاد شوروی، هر کاری را نادرست و غلط انجام می‌دادند. من نتوانستم آن نظام کهنه را درک کنم، نظامی که زندگی بسیاری از مردمان را از هم گسست، دلشان را شکست، کارشان را از دستشان گرفت و بالاخره سبب شد پدرم به علت استرس زیاد بمیرد. آنها می‌دانستند که در آن روز جمعیت بسیار کمی به کنسرت خواهد آمد و زمان اجرا را طوری برنامه‌ریزی کردند تا باعث سرافکنندگی پدرم شوند، چرا که به طور عرفی در آن روز موسیقی اجرا نمی‌شد.

پدرم دعوت نامه‌های زیادی را از خارج کشور دریافت می‌کرد که از او برای شرکت در جشنواره‌های بین‌المللی آمریکا و اروپا، دعوت می‌کردند، وقتی به جشنواره‌ی موسیقی جاز در فنلاند دعوت شده بود، دقایقی قبل از بلند شدن هواپیما، شخصی او را صدا زده بود: «آقای واقف مصطفی زاده! لطفاً برگردید. کسی منتظر شماست» و پدرم برگشته بود تا ببیند چه اتفاقی افتاده است. سپس از رفتن دوباره‌ی وی به هواپیما جلوگیری کرده بودند. این قضیه تهدیدی برای جلوگیری از خروج پدرم از کشور بود. چنین رویدادهایی برایش زیاد اتفاق افتاده بود، چون او یک نوازنده‌ی جاز بود.

**تاملی بر موسیقی جاز:**

جاز هنری بی نظیر و ذرواقع یکی از عالی‌ترین

خلاقیتی نامتناهی دارد. مادرم در آهنگ‌سازی به من کمک می‌کند، یعنی همان روندی را که پدرم شروع کرده بود، ادامه می‌دهد. پدرم به تصنیف قطعات جدید جاز عادت داشت و به مادرم می‌گفت: «الیزا تو بهترین منتقد من هستی. بیا گوش کن! چه فکر می‌کنی؟ این طور بهتر است یا آن طور؟» هر نوازنده‌ای به یک فرد نیاز دارد تا به صورت خلاقانه به وی تکیه نماید و خدا را شاکرم که من، مادرم را دارم.

من چهار سی‌دی منتشر کرده‌ام و اکنون مشغول ضبط پنجمین سی‌دی‌ام هستم، ولی علاوه بر این، آهنگ‌های دیگری هم ساخته‌ام که اگر چه آنها را نوشته‌ام، ولی آنها را به خاطر سپرده و در کنسرت‌هایم اجرا می‌کنم. در واقع من حوصله‌ی نوشتن همه‌ی آنها را ندارم، چون وقت زیادی می‌گیرد و کار مشکلی هم است. آثار من با جاز کلاسیک تفاوت دارد، زیرا در حین اجرا، کاملاً بداهه نوازی می‌کنم.

من تصور می‌کنم اجراهایم نوعی تعمق و مکاشفه‌ی موسیقایی هستند و می‌خواهم انسان‌ها را به زندگی عاری از نزاع، جنگ، حسادت و نفرت که غمگنانه‌ترین نمودهای تجربی انسان هستند، ترغیب کنم. زندگی بسیار کوتاه است و می‌تواند بسیار زیبا باشد، پس چرا ما آن را با اعمال پست تباه می‌کنیم؟ من نمی‌توانم بفهمم و هیچ دلیلی نمی‌یابم که چرا این اتفاقات می‌افتند. پدرم همیشه می‌گفت: «موسیقی، دنیا را رهایی خواهد بخشید.»

من اغلب، هنگام نوازندگی و اجرای آهنگ‌های جاز، سازم را با آوازم همراهی می‌کنم. این حالت در اصطلاح، آواز اسکت (Scat) نامیده می‌شود. کیفیت مذکور، بخش دیگری از توانایی‌هایم و نیز یکی از ویژگی‌هایم می‌باشد.

**- من تصور می‌کنم اجراهایم نوعی تعمق و مکاشفه‌ی موسیقایی است**

من واقعاً چیز زیادی از موسیقی سنتی آذری که به کار می‌برم، نمی‌دانم. پس زمینه‌ی مرا موسیقی کلاسیک تشکیل داده و معتقدم؛ اگر چه این موسیقی ارزشمند، پایه و شالوده‌ای عالی، برای رشد و نمو روشنفکری بوده و بیشتر با عقل و خرد سر و کار دارد، ولی من از آن، برای بیان شخصی خلجان‌های باطنی و روحی‌ام، که با قلب و دلم سر و کار دارند، بهره می‌برم.

هنرهای روی زمین است. نظام حکومتی ما آن قدر مغرض و بی‌شعور بود که من از فرط ملال، نمی‌توانم به چنین مسایلی بپردازم. مادرم پس از مرگ پدرم، کار و زندگی‌اش را رها کرد و همه‌ی توجه و انرژی‌اش را به من متمرکز کرد. من از این بابت، بسیار سپاس‌گزارش هستم. نمی‌توانید تصور کنید که او چه کارهایی برای من کرده، من به درک و مهارت موسیقایی او اعتماد و تکیه کردم. او حس شگرفی از ریتم و

## مقام عمده منابع الهام من در آهنگسازی جاز می باشد

می دهید، لذت ببرید.

### اجراها:

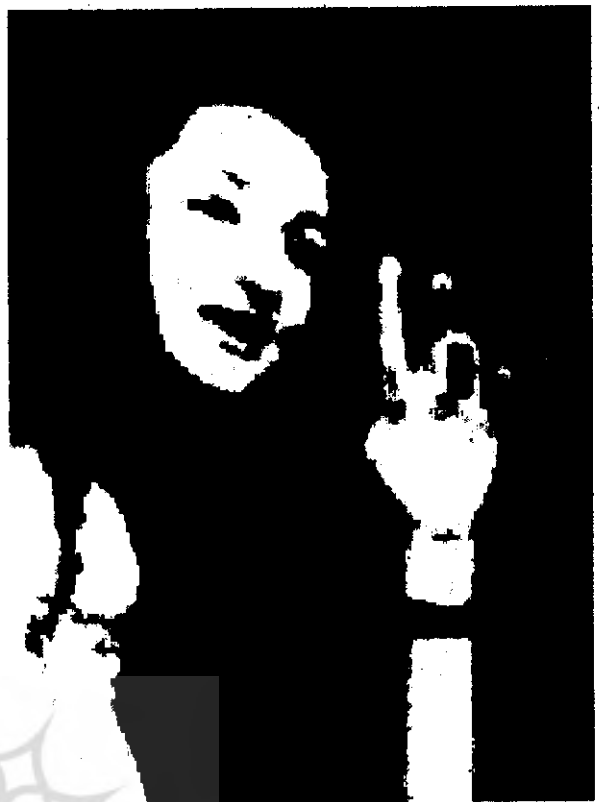
این روزها مشغول اجرا در کشورهای مختلف هستم، و این کار را دوست دارم. نمی دانم در آینده، کجا خواهم بود. وقتی همه ی کارها رو به راه شد، من باید برای اجرا بروم. حتی نام تمام جاهایی را که اجرا داشته ام، به یاد ندارم. من هنگام اجرا، مقابل هزاران نفر احساس راحتی می کنم و عصبی نمی شوم، زیرا انبوه جمعیت را دوست دارم. این واقعیتی است که اجراها با هم متفاوتند و عوامل زیادی در شکل هر اجرا تأثیر دارند؛ از واکنش حضار گرفته تا چگونگی هوا. اما در نهایت همه چیز به خدا بستگی دارد.

مقام، عمده منبع الهام من در آهنگ های جاز می باشد. چگونه می توانم مقام را توضیح دهم؟ مقام، موسیقی سحرآمیزی است که من آن را در شکل سنتی معمول اش به کار نمی برم، بلکه آن را با اشکال دیگری مانند موسیقی کلاسیک و موسیقی آوانگارد، به هم می آمیزم. مقام توانایی زیادی در افسون گری و تقریباً هیپنوتیزم دارد. مقام به قدری ژرف است که مردم هر کشوری، آن را تشخیص می دهند. بسیار قوی و پرمحتوا بوده و قدمت آن به صدها و بلکه هزاران سال پیش می رسد.

شنوندگان من، می دانند که من به مقام اعتقاد دارم و این را درک می کنند. اگر چه ممکن است آنها نتوانند جنبه ی نظری مقام را بیان و تحلیل کنند، اما این موضوع اهمیتی ندارد، چرا که آنان مقام را، و در نتیجه مرا احساس می کنند. آنها از ته دل می دانند که در درون من چه می گذرد، و من از این بابت شادمانم. چه چیزی بهتر از این؟ هر موسیقی دانی برای رسیدن به این تجربه و لذت، تلاش می کند.

### جوایز:

در سال ۱۹۹۴ برنده ی جایزه ی آکادمی فونو (Phono) شدم، که معتبرترین جایزه ی موسیقی آلمان است. همان سال، جایزه ی اکو (Echo) شرکت سونی را به خاطر دومین سی دی ام، یعنی سی دی همیشه (Always) به دست آوردم. من زیاد به اجراها و جوایزم فکر نمی کنم و فقط زرقتی راضی و مسرور می شوم که خداوند، ایده های جدیدی برای آهنگ سازی به من عطا



### سال های نخستین:

اوایل، درباره ی آهنگ ساز و یا نوازنده ی پیانو شدن، زیاد فکر نمی کردم. در آن زمان هر چیزی، اعم از موسیقی، نقاشی، پاتیناز و باله برایم زیبا و جذاب بود و هر شکلی از هنر، مرا علاقه مند می کرد. درحقیقت، وقتی به پیانو تمایل پیدا کردم، ابتدا آن را با اکراه می نواختم. در مدرسه ی موسیقی، معلم تأکید می کرد: «تو باید تمرین کنی. تمرین کنی!» و من سرسختانه جواب می دادم: «نه! من تمرین نخواهم کرد. من فقط نوازندگی خواهم کرد، آن هم وقتی توانستم.» دوست نداشتم که کسی نق بزند: «تو باید این کار را بکنی، آن کار را بکنی.» هیچ کسی دوست ندارد کاری را به اجبار انجام دهد. من آزادی را دوست دارم و اگر چه اکنون خودم را نسبت به ده سال قبل، بیشتر مسئول می دانم، ولی همیشه طالب آزادی هستم و خودانگیختگی را دوست دارم. اغلب گمان می کنند که من زیاد تمرین می کنم، اما وقتی به آنها می گویم که من حتی معنی تمرین را هم نمی دانم، بسیار تعجب می کنند. به جای آن، من مفهوم الهام را درک کرده ام. ما باید هر کاری را با عشق انجام دهیم، یا حداقل برای آن سعی کنیم. بر این باورم، باید از هر کاری که انجام

جامع علم انسان

می کند. من تحول می یابم، بهتر می شوم، پیشرفت خودم را در موسیقی می بینم و آن را احساس می کنم. آرزویم و در واقع، رویایم ادامه ی راه والدینم است.

### اوقات فراغت:

دوست دارم در اوقات فراغت، نقاشی کنم؛ نقاشی با رنگ روغن، تفریح مطبوع من است. بوم های نقاشی ام، به اصوات موسیقی ام شباهت دارند. آنها در حقیقت، مانند باده نوازی هایم که آمیزه ای از موسیقی جاز، مقام، آوانگارد و کلاسیک هستند، می باشند؛ و یا مانند اجراییم، که تلفیقی از پیانو و آواز است. رنگ های بنفش، آبی، زرد، سبز و قرمز را دوست دارم، زیرا احساس می کنم که مکمل موسیقی ام هستند.

در اوقات فراغت، دوست دارم بخوابم. شاید به این علت که معمولاً بسیار کم می خوابم. ای کاش می توانستم روی ابرها بخوابم!

### آینده ی آذربایجان:

علی رغم فشرده گی برنامه ی زمانی ام، سعی می کنم، حداقل امکان، سفری به باکو داشته باشم. یک بار من و مادرم در مارس ۱۹۹۶ برای گرمی داشت یاد پدرم و اجرای کنسرت در سالن اپرا تئاتر، به آنجا رفتیم؛ تالار کاملاً پر شده بود، به حدی که جای سوزن انداختن نبود، واقعاً ازدحام حیرت انگیزی را شاهد بودیم.

فکر می کنم آذربایجان آینده ی خوبی خواهد داشت، چرا که آذربایجان استحقاق آن را دارد. من احساس و شرم خوبی برای آینده دارم، چون رویاهایی داشته ام که به حقیقت پیوسته اند. معتقدم آینده ی آذربایجان روشن خواهد بود. این شرم و آگاهی، موهبتی است که با لطف الهی، از سوی پدر بزرگ پدری ام، که من او را یک قدیس می دانم، به من رسیده است. اگر چه با این موهبت، احساس خوشبختی می کنم، ولی گناه موجب افسردگی ام نیز می شود؛ چون در مقابل دیگران، با احساس حقیقت ذاتی شان می توانم ضمیر آنها را مانند کتابی بخوانم. گناه مردم با لبخند و گرمی صحبت می کنند، در صورتی که من مقصودشان را می دانم. با خودم می گویم: «خدایا، این مردم چه قدر ترحم انگیزند و چه ظاهر دغل کارانه ای

دارند.» شخصی که احساسات درونی و بیرونی اش یکسان باشد، انسان قدرتمندی است که نیازی به تظاهر و وارونه جلوه دادن اندیشه و احساسش ندارد.

من اطمینان دارم که موسیقی مقام آذربایجان، به مرور زمان کمال خواهد یافت. موسیقی مقام، موسیقی فنی، پر محتوا و سنتی آذربایجان بوده و گمان باطلی است، اگر تصور کنیم که در همین سطح باقی خواهد ماند.

من حکم ریاست دنیا را ندارم و گرنه از همه می خواستم طبیعت را عزیز داریم، گیاه خوار شویم؛ با درختان، حیوانات، رودخانه ها، دریاچه ها و دریاها مهربان باشیم، از حسادت پرهیز کنیم، والدین و خسانواده مان را دوست بداریم، به همسایگان و همکاران مان احترام بگذاریم، و از همه مهمتر، در شادی همدیگر سهیم باشیم. ممکن است من واقع گرا نباشم، و شاید راهم درست نباشد، ولی این راهی است که من می بینم!

### پی نوشت ها:

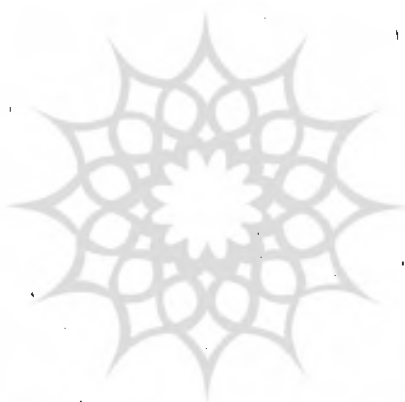
۱- مقام در آذربایجان، دو معنی دارد؛ اولین معنی که در ذهن تداعی می شود، همان است که در این نوشته به کار می آید، یعنی یک سیستم مدال موسیقی (Modal system of music). بیش از هفتاد نوع سیستم مدال وجود دارد که موومان ملودیک، ریتم و فواصل موسیقی خاص خود را دارند. دومین معنی مقام، اجرای تته نفره ی موسیقی است که در آن، دو نوازنده ی تار و کمانچه، یک خواننده را که رهبری گروه را به عهده دارد، همراهی می کنند.

۲- در آذربایجان، قبل از تلفیق موسیقی جاز و مقام، توسط واقف مصطفی زاده، اوزبیر حاجی بی اف (Uzeyir Hajibeyov) در اوایل دهه ی ۱۹۱۰، مقام را در اپرا آمیخته بود و نیز مقام، توسط فیکرت امیراف (Fikrat Amirov) در اواسط دهه ی ۱۹۴۰، وارد موسیقی سمفونیک شد.

۳- سی دی های منتشره عبارتند از: عزیزه مصطفی زاده (Aziza Mustafazadeh) در سال ۱۹۹۱، همیشه (Always) در سال ۱۹۹۳، رقص آتش (Dance of Fire) در سال ۱۹۹۵ و حقیقت هفتم (Seventh Truth) در سال ۱۹۹۶.

۴- عزیزه مصطفی زاده اغلب هنگام نوازندگی جاز، ساز را با آوازش همراهی می کند، ولی به جای استفاده از کلمات، او هجاهای فاقد معنا را به کار برده و از صدایش به عنوان یک ساز، بهره می برد. به این نوع خواندن، اسکت (Scat) گفته می شود.

# آهنگساز جوان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

■ معرفی یک آهنگساز جوان / سیامک جهانگیری

